



مسعود ریاحی / روزنامه‌نگار

زندگی بر از روایت‌های منحصر به فرد است. هر بار در این صفحه به یکی از جزئیات ریز و درشت زندگی روزمره خواهیم پرداخت. جزئیاتی به ظاهر بی‌اهمیت که ما را به فهم کلیت زندگی می‌رسانند. مسعود ریاحی این بار از نجات گذشته گفته و اینکه باید دریچه‌ای در اکنون گشوده شود برای فهم روایت گسترده‌تری از وضعیت فعلی و ایجاد تغییر در آن.

۶+ | جز از کل



در آن چه که فراموش شده است، نیرویی وجود دارد که «اکنون» آن را پس می‌زند. به قول بلانشو، در فراموشی آن چیزی وجود دارد که از ما روی برمی‌گرداند و همین‌طور انحرافی که از خود فراموشی ناشی می‌شود. آن چه که یک روان‌کار و یا گاه یک تاریخ‌پژوه، انجام می‌دهد، حرکتی ست به سوی آن چه پس زده شده است؛ آن چه فراموش شده است؛ به آن چه که اکنون، از آن روی برمی‌گرداند و آن را پس می‌زند. حافظه، یک پیوستار خیالی را پیش روی «به یاد آوردن» ای می‌گذارد که قصدش به‌دست آوردن یک روایت خطی و منظم از گذشته فردی است. این گذشته فردی، این جا سلسله وقایعی است که بر حسب قانون نانوشته علت و معلولی ای کنار هم چیده شده‌اند و واقعه پیشین، واقعه بعد از خود را سبب شده و آن واقعه نیز؛ بعد از خود را. در این شکل از به یاد آوردن، روایتی به‌دست می‌آید که نظم موجود را برهم نزند؛ به زبان روانکاوانه، یعنی آزاددهنده، تهدیدکننده، تنش‌زا نباشد. این‌جا، آن وقایع رنج‌آور، خودآگاه و ناخودآگاه، سرکوب می‌شوند.

فرد، در خوانش خود از گذشته شخصی، نیروهای برساننده وقایع زندگی‌اش را احتمالاً آگاهانه می‌پندارد.

آن چه یک روانکاو انجام می‌دهد، تقریباً در جهتی عکس حرکت آن فرد است. روانکاو، نظم وضعیت فعلی را برهم می‌زند؛ او این کار را با شکلی دیگر از به یاد آوردن محقق می‌کند. در این فرایند، آن چیزهایی به یاد آورده می‌شوند که در وضعیت فعلی آن فرد، در نظم پربیش‌ان‌آپاراتوس روان‌اش، تنش جدی و آزاددهنده ایجاد می‌کند. از این رو، فرایند عمل روانکاوی، در ابتدای کار، رنج‌آور، تنش‌زا و تهدید کننده است.

اما روانکاو چه چیزهایی را در آن فرد، به یادش می‌آورد که خود به تنهایی شاید به سختی بتواند چنین کند؟

آن چه از یاد رفته، به زبان روانکاوانه، به دلایل مختلفی، همگی در نهایت تهدید و آزاددهنده و نابهنجار و برهم‌زننده نظم آپاراتوس روان هستند؛ آپاراتوسی که در آن هنجارها و منطق فیزیکیال واقعیت و هنجارهای اجتماع و اخلاق بر ساخته آن، معیارهایی هستند برای سرکوب آن میل‌ها و آرزوهای سرکوب شده، که در نهایت در سیستم روانی، به دلیل این‌که قرار است نظامی حاکم شود، واپس رانده می‌شوند. اینها اما فراموش نمی‌شوند. آنها از سطح آگاهی غایب می‌شوند؛ اما هستند. آنها غایب‌هایی هستند که به شکل گسست و شکستگی در آپاراتوس روان، «رد» باقی می‌گذارند. روانکاو، از طریق این ردهاست که دست

فقط یک جامعه انسانی رستگار شده قادر است گذشته‌اش را تمام و کمال صاحب شود، بی‌آن که در تاریخ، به صورت گزینشی عمل کند و از رنج‌های آدمیان، حتی ضعیف‌ترین‌شان چشم‌پوشی کند. نویسندگانی که بر رنج‌های آدمیان گواهی داده‌اند، چونان مورخان‌اند.

به ردیابی در فرد می‌زند و آن چه که در این گسست‌ها رخ داده را به یاد می‌آورد. روانکاو، در این شکستگی‌ها می‌ماند تا از طریق نجات گذشته، دریچه‌ای در اکنون گشوده شود برای فهم روایت گسترده‌تری از وضعیت فعلی و ایجاد تغییر و بهبودی در آن. تاریخ‌پژوهی نیز می‌تواند همچون آن به یاد آوردن خطی و علت و معلولی و یک‌دست باشد و هم چونان یک روانکاو، چیزهایی را به یاد بیاورد که فراموش شده‌اند؛ دیده نشده‌اند، شنیده نشده‌اند، سرکوب شده‌اند. آن‌طور که والتر بنیامین می‌نویسد: «امروز بر گذشته نور می‌تاباند و گذشته برای زمان حال به صورت یک نیرو بروز می‌کند.»

به زعم او، فقط یک جامعه انسانی رستگار شده قادر است گذشته‌اش را تمام و کمال صاحب شود، بی‌آن که در تاریخ، به صورت گزینشی عمل کند و از رنج‌های آدمیان، حتی ضعیف‌ترین‌شان چشم‌پوشی کند. نویسندگانی که بر رنج‌های آدمیان گواهی داده‌اند، چونان مورخان‌اند.

بدیهی است که آن چه یک روانکاو انجام می‌دهد، در مواجهه با یک فرد است و از آن سو یک مورخ، [با نگاه بنیامین]، در مواجهه با گذشته‌ای جمعی و تاریخی است؛ اما روش آنها قرابت‌هایی نسبت به یکدیگر دارند؛ هر دو با «امر سرکوب شده»

سر و کار دارند، هر دو معتقدند که گذشته، به مثابه یک نیرو، برای اکنون است و از مسیر آن می‌توان دست به تغییر اکنون زد؛ و هر دو در گسست‌هایی می‌ایستند که امر غایب در آن لانه کرده.

به همان میزان که کار یک روانکاو، برای فرد روانکاوی شده، رنج و تنش به همراه می‌آورد؛ آن چه تاریخ‌پژوه نیز؛ البته با نگاه و روشی که ذکر شد، انجام می‌دهد، در نظم موجود تنش به‌وجود می‌آورد و ممکن است برای به‌وجود آوردندگان آن نظم، رنج‌آور باشد، چراکه آن چه قرار است روایت شود، دیگر آن روایت منطقی و خطی نیست، روایت صداهایی ست که فراموش و سرکوب شده [آگاهانه یا ناآگاهانه].

به زعم بلانشو، هنگامی که ما یک کلمه را فراموش یا گم می‌کنیم، کلمه همچنان خود را از طریق فقدان نشان می‌دهد؛ در واقع ما آن کلمه را چونان یک فراموش شده در اختیار داریم و از این‌رو آن را در غیابی باز تأیید می‌کنیم؛ غیابی که به نظر می‌رسید ناگزیر و ناچار به پر شدن بود؛ و تصور می‌شد، مکان آن باید پنهان شود. این مکان، همان ردها و گسست‌هاست که پنهان شده‌اند و نشده‌اند. از آن رو پنهان‌اند که به یاد آوردنی گزینشی و خطی و منظم و سطحی مد نظر باشد و از آن رو پنهان نشده که می‌توان به آن چنگ انداخت و ردها را پی گرفت و عکس حرکت آن فراموشی قدم برداشت.

ایستادن روی گسست

از فراموشی تا نجات گذشته